

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۰۲ اگست ۲۰۲۰

به بهانه هفتاد سالگی ترانه «مرا ببوس»

«کاوشی تاریخی برای پوشش واقعیتی تاریخی»

ترانه دلنشین و خاطره‌انگیز «مرا ببوس»، که برای اولین بار در شهریور ماه [سنبله] ۱۳۲۹ به چاپ رسید، هفتاد ساله شد. این ترانه که توسط «حسن گل نراقی» به اجراء درآمد و شهرت و محبوبیت جاودانی پیدا کرد، از زوایا و با انگیزه‌های متفاوتی مورد نقد و بررسی و قضاوت هندیستان و جریانات سیاسی و فرهنگی ایران قرار گرفته است. ترانه «مرا ببوس» در اوضاع و احوالی نواخته شد که جامعه ایران از درون می‌جوشید و دموکراسی نوپای ایران در حال شکل‌گرفتن بود. این ترانه در حال و هوای کوتادی ننگین ۲۸ مرداد [اسد] و فضای اختناق، بگیر و ببندها و اعدام افسران میهن‌دوست و کمونیست توده‌ئی نواخته شد و به تدریج به یک پرچم ملی و اعتراضی علیه استبداد سیاه پهلوی تبدیل گشت. به همین مناسبت و علت چرائی جاودانه‌شدن این ترانه زیبا، که در قلوب مردم ایران جای گرفته و الهام‌بخش مبارزه آزادی‌خواهان ایران برای کسب حقوق دموکراتیک و عدالت اجتماعی شده است، ماهنامه «توفان» شماره ۶۱ آذر ماه [قوس] ۷۸ مقاله‌ای تحت عنوان «کاوشی تاریخی برای پوشش واقعیتی تاریخی» انتشار داد و به نقد و ریشه تاریخی این ترانه پرداخت، که مورد توجه بسیاری از خوانندگان توفان قرار گرفت. ما یکبار دیگر این مقاله ارزنده را به مناسبت هفتاد ساله‌شدن «مرا ببوس» انتشار می‌دهیم و نظر خوانندگان عزیز را به این نقد زیبا جلب می‌کنیم.

«کاوشی تاریخی برای پوشش واقعیتی تاریخی»

امروز در مورد ترانه «مرا ببوس» نشریات خارج بسیار می‌نویسند و می‌خواهند آن طور که مدعی‌اند، ذهن مردم را به تاریخچه این ترانه معطوف کنند و گوشه‌ای از تاریخ ایران را بازتاب نمایند. لیکن آن گوشه‌ای از تاریخ ایران را که این تاریخ‌نویسان می‌خواهند ثبت کنند، فقط گوشه کوچکی است تا پرده‌ای از استتار بر بخش بزرگتر تاریخ ایران، که مورد پسند آنها نیست، بکشند. جای دارد که ما کمونیست‌ها بر این بخش بزرگ و حماسی تاریخ ایران، بر آن بخشی که الهام‌بخش مبارزه کمونیست‌های ایران است، تکیه کنیم. ترانه «مرا ببوس» را به آقای «رقابی» متخلص به «هاله» نسبت می‌دهند، که تاریخچه زندگی ایشان در دشمنی با کمونیست‌های ایران و به ویژه با اعضای حزب توده ایران در سال‌های سی و حتی بعد از آن درخشان نیست. انسان‌هایی که صابون خشونت ایشان به تن‌شان خورده، شاید امروز هم از درد آن بنالند. ولی این امر حاشیه‌ای است و فعلاً موضوع بحث ما نیست. همان‌گونه که خواندن تصنیف آن از جانب «گلنراقی» در این بحث نمی‌گنجد. آنچه ولی حاشیه‌ئی نیست، این است که چرا در کنار صدها ترانه و تصنیف و

موسیقی زیبا مردم به «مرا بیوس» دل بستند؟ و نه به یک اثر هنری دیگر. آیا چون آن را «گلنراقی» خوانده بود؟ روشن است که پاسخ آنها منفی است.

برای توضیح این امر باید به شرایط بعد از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد [اسد]، که ننگی در زندگی سلطنت‌طلب‌ها و لکه سیاهی بر دامن تاریخ ایران است، نظر افکند. سازمان‌های جاسوسی با کمک فاشیست‌های ایرانی نظیر «سرلشگر زاهدی» و ارتش ارتجاعی، اوباش و فواحش، قوادان و چاقوکشان و محافل مذهبی ضدکمونیست و در رأس همه آنها دربار فاسد پهلوی به کودتائی خائنانه دست زدند و مسیر تاریخ ایران را تا به امروز از راه تکامل طبیعی‌اش خارج کردند. پس از کودتا که لازم بود قراردادهای نفتی منعقد گردد و دست امپریالیست‌های امریکائی و انگلیس و فرانسوی و هالندی و ایتالیائی در غارت ثروت‌های ملی ایران باز گردد، احساس می‌شد که به حمام خون نیاز است، احساس می‌شد که باید سایه وحشتی مهیب و تکان دهنده را بر جامعه ایران بگسترده و باید از طریق دستگیری، زندان، شکنجه و تیرباران و سرکوب بی‌امان به ایجاد محیطی از رعب و وحشت دست زد که تنها با حوادث پس از ۳۰ خرداد [جوزا] سال ۱۳۶۰ دوران خمینی قابل قیاس است.

کمونیست‌های ایران را شکنجه می‌کردند، به چوبه‌های دار می‌سپردند، و «سرهنگ زیبایی»، «مبصر»، «امجدی»، «استوار ساقی» و نظایر آنها، لاجوردی‌های رژیم جمهوری اسلامی را در دامان خود پرورش می‌دادند. آنها لاجوردی‌های زمان خود بودند. محیطی از رعب و وحشت بی‌پایان ایجاد کردند. رنگ سرخ ممنوع شد. فرماندار نظامی هر کتابی را که جلد سرخ داشت، جمع‌آوری می‌کرد، هر نامی را که با پسوندهای «روف، تف، ین» ختم می‌شد، کمونیست دانسته و کتب نویسنده مربوطه را ضبط می‌کردند. نقل است که یک بیچاره دهقان زبان‌بسته‌ای را که بدشانسی در روز کودتا عازم شهر بود و در توضیح نشانی خود گفته بود: من «توده‌ئی» هستم آن قدر شکنجه کرده بودند تا برایشان تفهیم شد که در آن منطقه «توده» و «بالا ده» وجود دارد و این بیچاره «بالا ده‌ئی» نیست. «جامعه مدنی» آقای خاتمی در دوران ظل‌الله حاکم نبود و خودسرانه همه را می‌گرفتند و شکنجه می‌کردند تا مقرر آیند. سلطنت‌طلبان هر روز دسته‌ای از افسران توده‌ئی را که مظهر شرافت، درستکاری، آزادیخواهی، خدمت به هموع، آگاهی و انسانیت بودند، به عنوان جاسوس تیرباران می‌کردند. جاسوس بزرگ، محمد رضا شاه که با کمک ایادی اجنبی و سازمان‌های جاسوسی بر سر کار آمده بود و استقلال ایران را بریاد داده بود و می‌خواست تتمه آن را نیز بر باد دهد، به نحو مضحکی کمونیست‌های ایران را به جاسوسی متهم می‌کرد. تاریخ نشان داد که این محمد رضا شاه بود که جاسوس بود و نوکرمنشانه به دنبال «کارتر» و «جنرال هویزر» و «سولیوان» راه افتاده بود.

در چنین فضائی مردم به ترانه «مرا بیوس» روی آوردند و با خواندن آن، آن را وسیله‌ای علیه مبارزه ضد پهلوی کردند. این امر به یک سنت مبارزه مردم ما بدل شد. از آن روز هر کس این ترانه را خواند، به هواداری از کمونیسم مظنون شد. جبهه ملی‌ها از خواندن آن امتناع می‌کردند. تلاش فراوان نیز به عمل آمد تا با انتساب این شعر به «هاله»، که ضد کمونیسم بود، این مضمون تاریخی و سنتی، این رایحه کمونیستی «مرا بیوس» را خنثی کنند، ولی موفق نشدند. بورژوازی در همه عرصه‌ها برای مبارزه ایدئولوژیک آماده است. آنها می‌کوشند منابع الهام کمونیست‌ها را از آنها بگیرند و هر کدامشان به نحوی و در لباسی و با ابزار جدیدی ظاهر می‌شوند. این مردم بودند که می‌گفتند «سرهنگ مبشری» (و نه «سرهنگ سیامک» زیرا سیامک اساساً دارای فرزندی نبود - توفان) در شب تیربارانش آن را برای دخترش خوانده است. مردم از زبان «مبشری» و توده‌ئی‌ها می‌گفتند که بهار ما گذشته است و امروز زمستان محمد رضا شاه بازگشته و ما به جست و جوی سرنوشت آتی خود می‌رویم، ما در میان باد و باران و طوفان با از جان‌گذشتی در شب سیه از سختی‌ها گذر کردیم و با یاران‌مان پیمان بسته و آتش‌ها در کوهستان‌ها برافروختیم که خاموش نمی‌شوند.

وقتی می‌گویند که در سپیده دم ستاره می‌زند و وی «عهدی خونین با صبح روشن‌تر دارد» و دخترش را فرا می‌خواند اشک بی‌گناهِش را روان نساخته و سرشک غم به دامانش جاری نسازد، بلکه با غرور و افتخار زیست کند که پدر و یارانش را در سپیده‌دم به گلوله می‌بندند، روح زمان خود را بازگو می‌کند و این همان پیام زیباییست که مردم ایران گرفتند و آن را تا سرنگونی غیر بازگشت رژیم منفور پهلوی آویزه گوش خود کردند.

اساساً این مهم نیست که نویسنده و آهنگساز و یا ترانه‌سرای این تصنیف چه کسی بوده است. یک محقق غیرسلطنت‌طلب به تأثیرات تاریخی این اثر، که آن را جاودانی نمود و از آن پرچم رزم مردم ایران را ساخت، توجه می‌کند. این همان اشتباه استاد توانا و یکی از مفاخر ادبیات ایران «احمد شاملو» در برخورد به «کاوه آهنگر» نیز هست که می‌خواهد این سمبل الهام مبارزه مردم به ضد زور و ستمگری را از آنها بگیرد و به جای آن ضحاک ماردوش را بنشانند که گویا وی انقلابی واقعی بوده است. چه اهمیت دارد که کاوه آهنگر شعبان بی‌مخ باشد و یا ضحاک ماردوش، چه اهمیت دارد که کاوه آهنگر سمبل مبارزه و عدالت‌خواهی باشد و یا ضحاک ماردوش مظهر آن. مهم این است که مردم برای مبارزه خود به مظهري اتکاء کرده‌اند و آمال و آرزوهایشان را در وجود وی متحقق دیده و یا کرده‌اند که چراغ راه آینده زندگی آنها بوده است. باید به این مظاهر احترام گذارد و از آنان الهام گرفت و نه آن که تلاش کرد منبع الهام مردم را زیر لفاف بررسی تاریخی خشک کرد. و بیابانی برهوت به آنها نشان داد که هیچ وقت هوس سرنگونی رژیم منفور و غیر بازگشت پادشاهی را نکنند.

بررسی ترانه «مرا بیوس» نیز با این نیت «تاریخی» انجام می‌شود و طبیعتاً بخشی از همان مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی علیه پرولتاریاست. می‌بینید که این مبارزه تا به چه حد متنوع و موزیانه است. مردم باز هم «مرا بیوس» را چون اسلحه مبارزه انقلابیون علیه مرتجعین زمزمه می‌کنند و از آن الهام می‌گیرند. ولی کسی نام سراینده ادعائی آن را نیز به خاطر نخواهند آورد و درستش هم همین است.